

## مکتب در فرآیند تکامل

محمود هدایت‌افزا

ضعف به شمار آید و در دیدگاهی دیگر، از جهات قوت! با این همه، راقم این سطور درصدد است که به دورنمایی کلی از مطالب این کتاب پرداخته، در مواردی خاص، به نقد و بررسی موضوعات پراهمیت و پرتنش مکتب تشیع - که در این مجموعه از آن سخن رفته - قدری قلم فرساید.

### ساختار کتاب

اثر مورد نظر شامل دو مقدمه، چهار بخش کلی و شش ضمیمه است که عناوین بخش‌های کتاب به ترتیب عبارتند از:

۱. حقوق و مسئولیت‌ها، تکامل مفهوم امامت در بعد سیاسی و اجتماعی
۲. غلو، تقصیر و راه‌میانه، تکامل مفهوم امامت در بعد علمی و معنوی
۳. بحران رهبری و نقش راویان حدیث
۴. مناظرات کلامی و نقش متکلمان

اما ضمایم کتاب پیرامون برخی رسائل و مطالب کلامی است که بیشتر آنها در خصوص امام عصر علیه‌السلام و غیبت این بزرگوار می‌باشد. این رسائل همگی به زبان عربی و بیانگر اندیشه‌های برخی متکلمین شیعه در قرن سوم هجری قمری است که چون مؤلف محترم به ترجمه آن‌ها اهمیتی نداده، برای خوانندگان عام این کتاب قابل استفاده نخواهد بود. پس از این، به معرفی ۳۸۱ اثر فارسی و عربی و ۱۲ اثر

مکتب در فرآیند تکامل عنوان کتابی است ناظر به تطوّر مبانی فکری تشیع در سه قرن اول هجری قمری؛ نگارش اصلی این کتاب در حدود بیست سال پیش به زبان انگلیسی انجام پذیرفته و مؤلف آن را پاسخ به نیازی در شرایط زمانی، مکانی و فرهنگی خاص تلقی می‌کند. از این رو، ظاهراً مؤلف نسبت به ترجمه و پخش آن در جامعه ایرانی خرسند نبوده و به نوعی آن را «تحریک ساکن» می‌دانسته، لیکن کتاب در همان کشور آمریکا (اقامتگاه مؤلف) توسط جناب آقای هاشم ایزدپناه ترجمه می‌گردد و در ایران در تعداد معدودی تکثیر می‌شود و سرانجام در مهرماه سال ۱۳۸۶، انتشارات کویر با مقدمه‌ای از نویسنده منتشر و روانه بازار کتاب می‌کند.

از آنجا که برخی مطالب کتاب با تفکرات پذیرفته‌شده قاطبه علمای شیعه و عامه متدینین مغایرت دارد، اهل نظر پس از مطالعه، یا به شدت آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند یا آن‌که از بی‌باکی و تتبع بسیار مؤلف، مدح فراوانی بر زبان می‌رانند. در این میان، کمتر افرادی یافت می‌شوند که به نقد و ارزیابی علمی و خارج از تعصب بپردازند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که در خصوص برخی تألیفات - همچون اثر مورد نظر - به دلیل پراکندگی بیش از حد مطالب، نمی‌توان در یک نوشتار محدود به همه جهات ضعف و قوت آن اشاره نمود، صرف‌نظر از این که، خود این امر - در جامعه فعلی ما - معیار واحدی ندارد و بنابر دیدگاهی متفاوت، ممکن است موارد متعددی در یک دیدگاه، از جهات

خارجی، تحت عنوان منابع کتاب برمی‌خوریم!

### نقد و ارزیابی

جناب دکتر مدرسی در مقدمه خود بر ویرایش جدید این کتاب - به منظور چاپ در ایران اسلامی - پیرامون سیره علمای گذشته و میزان آزادی ایشان در بیان استنباطات و نتایج تحقیقات خود، مطالب قابل توجهی مطرح نموده، پس از مقایسه آن با وضعیت علما و اندیشمندان در زمان حال، ضمن اشاره به غایت نگارش این کتاب و سخنی پیرامون جایگاه امام عصر علیه‌السلام در روزگار ما، مقدمه را به پایان می‌رساند. نکاتی از این مقدمه، دست مایه نگارنده برای نقد و ارزیابی مطالب این کتاب است که در قالب چند مطلب تقدیم و در ذیل هر یک، به تناسب یا عدم تناسب آن با مباحث مندرج در کتاب اشاره می‌گردد، به امید آن که این شیوه مورد توجه خوانندگان فرهیخته واقع شود.

الف - مؤلف معتقد است که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دو گروه برای خنثی ساختن این رویداد، به تبلیغات گسترده‌ای علیه شیعه دست یازیدند. دسته اول دشمنان خارجی بودند که خود در دو جهت، یکی تخریب انقلاب از داخل و دیگر، تخریب چهره بیرونی آن تلاش می‌نمودند. «تحدید و توصیف انقلاب اسلامی به انقلاب شیعی و سپس تلاش در زشت جلوه دادن چهره تشیع و احیای اختلافات میان شیعه و سنی و رو در رو قرار دادن آن دو، یکی از محورهای گوناگونی بود که در این کارزار گشوده شد. در این محور، سرمایه‌گذاری عظیمی کردند و سیل مهیبی از انتشارات و تبلیغات ضد شیعی در سراسر جهان اسلام و بیرون آن به راه انداختند» (صفحه ۷).

اما مهم‌ترین دشمن خارجی که مؤلف - با کنایه - محور سنگین این کارزار را به ایشان اختصاص می‌دهد، فرقه «وهابیت» است:

«پرچم نبرد در این جبهه از آغاز بر دوش آن گرایش عقیدتی خاص در جهان اسلام بود که در قالب دفاع از توحید خالص و مبارزه با مظاهر شرک و بدعت، فرصت را برای اعلان جنگی تمام عیار علیه شیعه مغتنم شمرد و این کار را تا این

لحظه به شدت و حدت، هم در درون و هم در بیرون از جهان اسلام ادامه داده است» (صفحه ۸).

سپس مؤلف، دسته دوم از دشمنان شیعه را چنین معرفی می‌نماید:

«دیگرانی هم بودند که در لباس دفاع از تشیع، تا آن جا که توانستند به زشت‌نمایی چهره تشیع مدد رسانیدند، خواه از راه احیای افکار غالیانه و خرافی از بقایا و رسوبات عقاید فرقه‌های منحرف قدیم که خود را به جامعه شیعی می‌بستند و خواه در کسوت تجدید برخی سنن و رسوم عامیانه و جاهلانه که مدت‌ها به برکت مبارزات و مجاهدات سلف صالح و بزرگان شریعت، متروک و مهجور بود و با ترویج و تأکید بر اقوال و اعمال تفرقه‌انگیز و دشمن‌تراش» (صفحه ۹).

از ادامه توضیحات نویسنده چنین برمی‌آید که او نقش دسته دوم را تخریب مذهب تشیع، بسی وسیع‌تر و عمیق‌تر از دسته اول می‌داند!

### الف - ۱)

از نقاط قوت این کتاب آن است که فرقه «وهابیت» به - عنوان مهم‌ترین دشمن خارجی تشیع معرفی شده که در داخل نیز ریشه دوانیده است، با اندکی تأمل در اندیشه‌ها و عملکرد این فرقه، ادعای نویسنده محترم، مبرهن می‌گردد و صراحت لهجه مؤلف، در این مقام، ستودنی است، زیرا امروزه در لسان خیلی از بزرگان معمولاً قدرت‌های مستکبری همچون آمریکا، اسرائیل و ... به عنوان دشمنان بزرگ، معرفی می‌گردند؛ حال آن‌که این مستکبرین صرفاً به دنبال غارت منافع مادی ما هستند، ولی وهابیت درصدد تخریب اعتقادات اصیل و وحیانی تشیع!

اما متأسفانه، مؤلف به لوازم این بیان نیکوی خود پای‌بند نبوده و در متن کتاب به طرح مباحثی می‌پردازد که ناظر به دیدگاه‌های سخیف فرقه «وهابیت» است؛ فی‌المثل در ابتدای بخش دوم چنین آورده:

«در سرتاسر قرآن کریم بر این نکته تأکید شده است که خداوند، سراسر جهان هستی را به تنهایی آفریده و تمام موجودات را روزی می‌دهد، بدون آن‌که در این راه کسی بدو

مددی کرده یا مساعدتی نموده باشد. او تنها کسی است که هرگز نمی‌میرد در حالی که تمام موجودات دیگر می‌میرند. او تنها کسی است که بر غیب آگاه است. او تنها قانونگذار در سراسر جهان هستی است. در آیات بسیار دیگری تأکید شده است که پیامبران مردمانی عادی بودند که مانند همه مردم دیگر زندگی کرده و در گذشتند. قرآن به خصوص درباره پیامبر (ص) تذکر می‌دهد که او یک انسان عادی است که فرق او با دیگر مردم آن بود که وحی الهی را از خدا برای رسانیدن به بشر دریافت کرد. خداوند به طور اخص به پیامبر خود دستور داده است که همین نکته را به کسانی که برای ایمان آوردن به او، از وی طلب معجزه می‌کردند خاطر نشان سازد» (صفحه ۵۷).

نگارنده گوید: شکی نیست که این عبارت متخذ از آیات قرآن بوده، همگی بر غنای ذاتی حق تعالی از حیث ذات، صفات و افعال دلالت دارد و این که انبیاء حتی خاتم و افضل ایشان، عبد، مخلوق و مملوک خداوند می‌باشند؛ لیکن پذیرش این معنا به مثابه نفی وسایط و مجاری فیض الهی و اختلاف رتبی خلایق نسبت به یکدیگر نیست. افکار وسایط فیض در عالم، به انکار سلسله علل و معلول در عالم امکان می‌انجامد که خلاف عقل، نقل، وجدان و حس آدمیان است. این‌ها اعتقادات متکلمین اشعری است که حدود ۱۰ قرن به لحاظ فکری و اعتقادی بر جوامع اهل سنت - به‌ویژه حنبلی‌ها - سیطره دارند و تبلور خاص آن در اعتقادات «وهابیون» مشاهده می‌شود. با اندک مطالعه و تدبر در کتاب و سنت قطعی به دست می‌آید: «آیات کریمه قرآن و تعالیم عالیه انبیاء و امامان علیهم‌السلام، مکرراً سخن از وجود ملائکه و فرشتگان و «جنود رب»، به میان آورده و آنها را به عناوین گوناگون از «مدبرات امر» و «مُقَسَّمات امر» و «مَعْقَبات» و «کاتبین و حافظین اعمالی» و «فرودآوردگان وحی» و «متصدیان قبض ارواح» و نظایر این‌ها، معرفی می‌کنند ... و همچنین می‌بینیم، قرآن و روایات، در کمال وضوح و صراحت، مقامات تدبیری به خاصی را به‌عنوان عرش و کرسی و لوح و قلم، برای تنزل فرمان، از ساحت اقدس ربوبی و تحقق آن، در عالم خلق، ارائه می‌نمایند و گروهی از فرشتگان را هم، با وصف «حاملان

عرش» و «من حول العرش» دست‌اندرکار تدبیر امور جهان، نشان می‌دهند. و حاصل آن که مجموع این نوع بیانات صریح دینی، خبر از وجود یک نوع تشکیلات منظم و نظام متشکل و مرتبی در جریان آفرینش عالم و صدور سلسله موجودات از مقام ربوبیت و فاعلیت حضرت حق - تعالی شأنه العزیز - می‌دهند و این حقیقت را به روشنی می‌فهماند که چنان نیست که اراده خداوند متعال به آفرینش هر موجودی، به‌طور مستقیم و بلاواسطه موجود دیگری، تعلق گرفته باشد و کل موجودات جهان، هر یک یک‌کشان به‌طور مستقل و جداگانه از سایر موجودات، آفریده شده باشند»<sup>۱</sup>.

به‌هرحال وجود واسطه‌ها در خلقت به معنای مساعدت یا مدد به حق تعالی نیست، بلکه بیانگر یک نظام حکیمانه از سوی خداوند متعال است که در آیات، احادیث، ادعیه، زیارت‌نامه‌ها و بیانات اهل معقول و اصحاب شهود، به‌تفصیل از آن سخن رفته و حتی تصریح شده که وسایط اصلی بین خدا و خلق اوه ذوات مقدسه پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند. به دیگر سخن، برای درک صحیح این حقایق لازم است بین «فاعل ما منه الوجود» و «فاعل ما به الوجود» فرق گذاشت. اما درباره صفات کمالیه همچون علم و قدرت عرض می‌شود که این اوصاف برای حق جل‌عزه ذاتی است و برای مخلوقات - به تناسب حد وجودیشان - به افاضه حق تعالی در سلسله همان نظام حکیمانه محقق می‌گردد والا از ناحیه حق تعالی، محدودیتی برای افاضه این کمالات وجود ندارد؛ چنان که در آیه قرآن (خطاب به پیامبر) آمده: «و ما به تو تعلیم دادیم هر آنچه را که نمی‌دانستی و فضل خدا برای تو عظیم است»<sup>۲</sup> یا می‌فرماید: «همه اشیاء را در امام مبین احصاء نموده‌ایم»<sup>۳</sup>. و بنا به نقل فریقین، رسول گرامی اسلام فرمودند:

«من شهر علمم و علی باب آن است»<sup>۴</sup>؛ واضح است که مدینه علم، همان خزینه علم است و معنا ندارد که معلومی در عالم امکان باشد، ولی علم به آن در مدینه علم یافت نگردد و بر همین اساس نفی نبی - ولی‌الله الاعظم - فرمودند: «سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیابید!»<sup>۵</sup>

همچنین باید توجه داشت که انبیای گذشته نیز انسان -



های معمولی نبودند و در آیات قرآن هر جا به تناسب جهتی خاص پیرامون ایشان سخن رفته مثلاً درباره حضرت آدم علیه السلام، حداقل دو نوع آیات وجود دارد؛ یک دسته آیات ناظر به مبدأ نوع انسانی بودن اوست و دسته دیگر مربوط به مبدأ نوع حجج الهی بودن جناب آدم خلیفه الله؛ به عبارت دیگر، آدم در قرآن دو حیث دارد به یک حیث مبدأ نوع انسانی است که به این اعتبار فریب شیطان می خورد، عصیان می نماید و در نتیجه از بهشت اخراج و به زمین هبوط می نماید... و از حیث دیگر مبدأ نوع حجج الهی است که به این اعتبار، اسمای الهی به او تعلیم داده می شود و او معلم ملائکه می گردد، همچنین نفع روح الهی در او سبب می گردد که مسجوداًلیه و قبله ملائکه به شمار آید.

الف - ۲) اما درباره دشمنان داخلی تشیع که به اعتقاد نویسنده و همچنین اکثر صاحب نظران در امور مذهبی، مهم تر و خطرناک تر از دشمنان خارجی اند، باید گفت: این که ترویج خرافات، افکار غالبانه، رسوم عامیانه و اقوال و اعمال تفرقه انگیز سبب رکود مکتب تشیع می گردد، سخنی بس متین است؛ اما دغدغه راقم این سطور آن است که آیا مصادیق این افراد و افکار از دیدگاه مؤلف، مطابق با ادله عقلیه و نقلیه قطعیه می باشد؟! یا این که بر وفق ذوق و سلیقه ایشان است.

## الف - ۲ - ۱)

در بخشی از مطالب فصل اول، ضمن توجه به این مطلب که در زمان امام صادق علیه السلام ذهنیت جامعه شیعه از تأکید بر مقام سیاسی امام، به مقام مذهبی و علمی او انتقال یافت؛ آمده:

«نظریه عصمت ائمه که در همین دوره وسیله هشام بن الحکم - متکلم بزرگ شیعه در این عصر - پیشنهاد گردید، مساهمت و مدد شایانی به پذیرفته شدن و جا افتادن هر چه بیشتر ذهنیت جدید کرد» (صفحه ۳۹).

این بیان مغلق و بی اساس که از دائره المعارف اسلام به زبان انگلیسی نقل شده، سوالات و ابهامات خاصی را به دنبال خواهد داشت:

- اولاً: ایشان گفته «نظریه عصمت ائمه»، جای سؤال

است که آیا عصمت پیامبران - به ویژه خاتم النبیین - به دلایل دیگر مورد پذیرش قرار گرفته یا درباره عصمت انبیاء نیز همین سخن جاری است؟

- ثانیاً: از آن جا که مؤلف با قرآن و کتب حدیث، ارتباط تنگاتنگی دارد، آیا هیچ اثری از بحث عصمت، تا دوران امام صادق علیه السلام در این منابع، نیافته است؟!

- ثالثاً: آیا واقعاً، عصمت، یک امر عینی است یا صرفاً به نحوه تفکر برخی شیعیان مربوط می شود؟ و واقعیت خارجی ندارد؟

اگر عصمت پیامبر اعظم مورد پذیرش مؤلف قرار گرفته باشد، احادیث نبوی که دلالت بر وحدت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام دارد، دلیل کافی برای اثبات عصمت است؛ مانند: «انا و علی من نور واحد»<sup>۶</sup> یا «انا و علی من شجره واحده و سائر الناس من شجر شتی»<sup>۷</sup> و... همچنین احادیثی که از پیامبر (ص) در وصف اوصیای بعد از خود نقل شده یا احادیثی که در ذیل برخی آیات قرآن نظیر آیه تطهیر روایت شده یا احادیثی که در آن حضرت صدیقه طاهره (س) محور تام رضا و غضب الهی شمرده شده و از ایشان به بضعه پیامبر تعبیر گردیده، دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دارد.<sup>۸</sup>

مؤلف در ادامه، پس از تشکیک در مقوله عصمت، بر برتری دانش ائمه نسبت به سایرین تأکید نموده؛ لیکن باید توجه داشت که برتر دانستن امامان از سایر مردم زمان خود - به لحاظ علم و عمل - دلالت بر عصمت ایشان به نحوی که در آیات قرآن و احادیث آمده، نمی نماید. چرا که اهل سنت و حتی برخی محققین غیرمسلمان نیز به این واقعیت اعتراف نموده و لزوماً قائل به عصمت این خاندان نبوده اند.

ممکن است در دفاع از مؤلف گفته شود که سخن ایشان متضمن نفی عصمت ائمه علیهم السلام نیست، بلکه بیان طرز تفکر شیعیان و اصحاب در آن زمان، مد نظر بوده؛ در پاسخ عرض می شود که همواره ائمه اطهار، اصحاب خاصی داشته اند که به تعمق در آیات و روایات می پرداختند و نحوه سلوک ایشان با امامان به نحوی بود که بدون اعتقاد ایشان به مسأله عصمت، این گونه توجهات تام به شخص امام قابل توجیه نخواهد بود. آری! می توان گفت که مقوله عصمت در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام به نحو مبسوط و

شهادت دادند یا دو نفر به دزدی من گواهی دادند، آیا شما کلام آن شهود را درباره من تصدیق می‌کنید؟ با شنیدن این سخن، ابوبکر ساکت شد، اما عمر گفت: بلی، شهود را تصدیق کرده و حد را بر تو جاری می‌کنیم.

در جواب عمر، حضرت فاطمه سلام‌الله علیها فرمودند: «دروغ گفتی ولثامت خود را ثابت کردی، مگر این که اقرار کنی بر دین محمد صلی‌الله علیه و آله نیستی، چون کسی که شهادت بر علیه سیده زنان اهل بهشت را قبول کند و حد بر او جاری نماید، ملعون است و به آنچه خداوند بر محمد صلی‌الله علیه و آله نازل نموده، کافر شده است! شهادت بر علیه کسانی که خداوند پلیدی و ناپاکی را از آنان برداشته و آنان را پاک و پاکیزه کرده است، روا نیست، زیرا آنان از هر بدی، معصوم و از هر بدکاری پاک و مطهراند. ای عمر، بگو اهل این آیه (آیه تطهیر) چه کسانی‌اند؟...»<sup>۱۰</sup>

## الف - ۲ - ۲

مؤلف در چندین موضع از این کتاب، به‌ویژه در بخش دوم، برخی اوصاف ائمه - که در احادیث فریقین، فوق حد تواتر از آنها سخن رفته - را به نقد کشیده و آنها را از ابداعات غالبان و مفوضه پنداشته؛ در واقع این سخنان در راستای افکار «وسایط فیض بودن ائمه» ایراد گردیده، به عنوان نمونه گوید:

«برخی از مفوضه می‌گفتند که ائمه نیز مانند پیامبر وحی دریافت می‌کنند، آنان نه تنها زبان همه انسان‌ها را می‌فهمند، بلکه زبان پرندگان و حیوانات را هم می‌شناسند. آنان دارای توانایی غیر محدود و علم نامحدود بوده و خالق همه چیزند و روح آنان در همه جا حضور دارد» (صفحه ۷۰).

نگارنده گوید: اکثر اهل معقول معتقدند که ریشه همه صفات کمالیه در موجودات، در صفت «علم و قدرت» است، اگرچه در مقام مقایسه این دو صفت با هم، فلاسفه علم را بر قدرت ترجیح داده و متکلمین به‌عکس قدرت را برتر از علم دانسته‌اند؛ لیکن با توجه به آیات و روایات، باید حق را به فلاسفه داد و اذعان نمود که «علم مهم‌ترین و برترین

گسترده‌تری در میان شیعیان طرح گردید و شاهد ما روایاتی است که به‌خصوص از این دو امام، پیرامون عصمت نقل شده؛ لیکن تعبیر مؤلف (پیشنهاد نظریه عصمت از سوی هشام) بیانگر آن است که این مطلب به نوع تفکر برخی صحابه و جعل ایشان منتهی می‌گردد، نه آنکه امری عینی و موهبتی الهی بوده باشد که اخبار از آن، به‌واسطه پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام انجام پذیرفته!

در این مقام، خوب است به نمونه‌هایی از این بیانات از لسان اهل بیت علیهم‌السلام اشاره گردد:

- امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ضمن حدیثی که به تفرق امت پیامبر بر هفتاد و سه گروه دلالت دارد، می‌فرماید: «من و جانشینان بعد از من تا روز قیامت، هدایت‌کنندگان هدایت شده‌ایم که خداوند نام ما را همراه نام خود و پیامبرش در بسیاری از آیه‌های قرآن ذکر کرده است. خداوند ما را پاک و معصوم قرار داده، ما را شاهد بر مردم و برهان خود در زمین، خزانه‌داران علم و معادن حکمتش و بیان‌کنندگان وحی قرار داده است. ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داده، نه ما از قرآن جدا می‌شویم و نه قرآن از ما جدا می‌شود تا بر سر حوض کوثر، خدمت پیامبر برسیم، همچنان که پیامبر صلی‌الله علیه و آله نیز فرموده است.»<sup>۱۱</sup>

- پس از غصب فدک توسط ابوبکر و عمر و عمال این دو و استیضای حق از سوی حضرت زهرا سلام‌الله علیها و گفتگوهای در جمع مردم، بانوی دو عالم می‌فرماید: «بس است ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول‌الله نشنیدید که می‌فرمود: دختر من سیده زنان اهل بهشت است؟ مردم جواب دادند. آری، به‌خدا این را از پیامبر شنیدیم. فرمود: آیا سیده زنان اهل بهشت ادعای باطل می‌کند و چیزی که حقش نیست می‌گیرد؟! اگر چهارنفر در مورد من به فحشاء

صفت کمالی است که سایر کمالات، ظهور و بروز آنند» با این حال، شایسته است که به بیان اندکی از احادیث متفق علیه شیعه و سنی پیرامون علم اهل بیت علیهم السلام و به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته شود تا میزان ضعف و سستی گزارش‌های مؤلف و نسبت‌های ناروای او به برخی محدثین و رؤات، روشن و مبرهن گردد.

عامربن واثله گفت: پای منبر علی بن ابیطالب حاضر شدم، در ضمن سخنانش فرمود: «پرسش کنید، به خدا سوگند از هر چیزی تا روز قیامت، شما را خبر می‌دهم! پرسش کنید از کتاب خدا، به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نیست مگر آنکه می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در کوه نازل شده یا در هامون!»<sup>۱۱</sup>

ابوالختری گوید: دیدم علی علیه السلام را که در کوفه بر منبر شد... و فرمود: «از من سؤال کنید پیش از آنکه نیابیدم، زیرا در این سینه‌ام دانش بسیاری است، این سینه جایگاه دانش و این دانش لعاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، این دانشی است که رسول خدا به دهانم نهاده، نه الهامی که سویم آمده. پس به خدا سوگند، اگر مسندی اندازند و بر آن نشینم، همانا برای اهل تورات، از توراتشان فتوی دهم و برای اهل انجیل از انجیلشان فتوی دهم تا خدا تورات و انجیل را به سخن آورد و هر یک گوید: علی راست گفت: «بدانچه در ما نازل شده، فتوی داد!»<sup>۱۲</sup>

عمار بن یاسر نقل می‌کند که در یکی از جنگ‌ها با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، از صحرایی پر از مورچه گذشتیم، عرض کردم. یا امیرالمؤمنین، از خلق خدا کسی را می‌شناسید که عدد این مورچه‌ها را بداند؟ فرمود: آری ای عمار! می‌شناسم مردی که می‌داند عدد آن‌ها را و می‌داند چه اندازه در آن‌ها نر است و چه اندازه در آن‌ها ماده است.

عرض کردم: مولای من، کیست آن مرد؟ حضرت فرمود: ای عمار، آیا در سوره یاسین این آیه را نخوانده‌ای: «و هر چیزی را در امام مبین، احصاء نمودیم» عرض کردم: آری، فرمود: منم آن امام مبین<sup>۱۳</sup>.

ابوسعید خدری گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله

پرسیدم: منظور از آیه «کسی که نزدش علمی از کتاب است» کیست؟ فرمود: او وزیر برادرم سلیمان بن داوود است. پرسیدم: منظور از آیه «کسی که نزدش علم همه کتاب است» کیست؟ فرمود: او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است.<sup>۱۴</sup>

ابن عباس نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من میزان (ترازو) دانش هستم و علی، دو کفه آن و حسن و حسین، ریسمان‌های آن و فاطمه، شاهین (میله ترازو) و امامان امت، عمود آن می‌باشند. در آن ترازو، کارهای دوستان ما و دشمنان ما سنجیده می‌شود».<sup>۱۵</sup>

اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که فاطمه سلام الله علیها به فرموده «شبی که علی علیه السلام بر من وارد شده، شنیدم که با زمین گفت‌وگو می‌کند! صبح که شد، به پدرم خبر دادم. پیامبر سجده‌ای طولانی کرد، سپس سر برداشت و فرمود: ای فاطمه، تو را مژده باد به فرزندان پاک خدا برتری داده شوهرت را بر همه خلق خود و به زمین فرمان داده که خبرهایش و هرچه بر آن واقع می‌شود از مشرق تا مغرب، برای علی علیه السلام بگوید».<sup>۱۶</sup>

عرض می‌شود که با قدری تأمل در این گونه احادیث موجود در کتب عامه، حداقل چیزی که دریافت می‌گردد آن است که جهات علم ائمه علیهم السلام نامتناهی و فوق درک بشری است و افرادی که برای علم این خاندان مطهر، حد و مرز یا حدود و ثغور تعیین می‌کنند، اگر مغرض یا معاند نباشند یا جاهل مقصرنند یا جاهل قاصر. همه علما می‌دانند که علم اولین و آخرین در قرآن موجود است و اگر رسول اعظم و جانشینان به حق او، اطلاع از این کتاب نداشته باشند، اساس دین الهی سست خواهد بود و حکمت الهی ناقص! آن قدر این فرمایشات شیوع داشته که به کتب اهل سنت نیز رسوخ نموده، این که آیا علمای عامه صرفاً به نقل روایت پرداخته یا

نمی‌تافت، از نقل آن پرهیز و بر فرض صحت حدیث، دیگران را نیز از فهم آن محروم نمایند!

اما مؤلف این کتاب، از جمله اقلیتی است که در نقل گزارش‌ها نیز کوتاهی نموده و برخی وقایع مهم را یا نقل نکرده و یا ناقص مطرح نموده است! فی‌المثل در فصل اول در مقام بیان تحقق مفهوم امامت در اذهان دوستداران خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله، در دوران حضور ائمه‌علیهم‌السلام، به ارائه گزارش‌هایی پرداخته، لیکن مدخل صحیحی برای ورود به این مطلب در ابتدای این فصل دیده نمی‌شود. نگاه بسیار گذرا از دوران امامت چهار امام اول شیعه و عدم توجه به وقایعی همچون غدیرختم در حجه‌الوداع، برپایی سقیفه بنی‌ساعده در روزهای ابتدایی پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله، جسارت و ظلم‌ها به امیرالمؤمنین و زهرای مرضیه سلام‌الله‌علیهما، صلح امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام و ... از نکات ناگفته این فصل است. حتی در خصوص واقعه کربلا که از فجیع‌ترین وقایع طول تاریخ بشریت به‌شمار می‌آید، مؤلف صرفاً به قیام و شهادت امام حسین‌علیه‌السلام در سال ۶۱ تعبیر نموده، حتی یک سطر هم درباره ابعاد گسترده این جنابت - همچون اسارت آل‌الله و اختناق شدید در جامعه آن روز - توضیح نمی‌دهد؛ بدتر آن که قیام سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه را هم‌ردیف نهضت توأبیین در سال‌های ۶۴ و ۶۵ و قیام مختار ثقفی در سال‌های ۶۶ و ۶۷ محسوب می‌نماید! حال آن که با اندکی تأمل در تاریخ، روشن می‌گردد که گذشته از شخصیت سیدالشهداء علیه‌السلام که صحبت خداست اصحاب کربلا افرادی ویژه و کاملاً متفاوت از عموم مسلمین بوده و اصولاً ماهیت حرکت عاشورا با دو قیام دیگر به لحاظ نیت، عملکرد و غایت، فرق فاحش دارد.

مؤلف برای بیان جنبه‌های تاریخی موارد مذکور، از منابع بسیاری می‌توانست استفاده کند؛ حتی در تصانیف بزرگان اهل سنت، به ذکر این وقایع اشاره شده که هر یک قابلیت داشت حداقل گزارش مؤلف، پیرامون این رویدادهای مهم را تأمین کند.

از نتایج این ورود نامناسب به بحث، آن است که - پس از

درایت نیز نموده‌اند، سخن دیگری است که مجال بیان آن در این مختصر نمی‌باشد و مقصود، فقط تبرئه محدثین شیعه و برخی اصحاب ائمه، از نسبت غلو بود!

## ب -

مؤلف گرامی معتقد است که منابع تاریخ اسلامی معمولاً تنها به نقل حکایات پرداخته و با روش نقد گزارش‌ها آشنایی درست نداشته‌اند، حتی می‌نویسد: «هر جا که با روش‌های غیرعلمی و ساده‌اندیشانه اهل حدیث، درصدد چنین کاری برآمده و به انتخاب مسموعات و مرویات خود دست زده‌اند، معمولاً در تشخیص صحیح از سقیم و سره از ناسره به خطا رفته‌اند!» (صفحه ۱۳).

براین اساس، مؤلف بر این باور است که نتیجه تحقیقات مندرج در این کتاب نیز قابل نقد و بررسی است و سپس سه خصوصیت عمده، برای یک نقد علمی و منصفانه برمی‌شمرد....

درباره این ادعای مؤلف، ابتدا باید توجه داشت که احادیث یک جنبه‌سندی دارند و یک جنبه‌ی مدلولی که البته در مقام تعیین اهمیت این دو جنبه در سه شاخه کلی اعتقادات، اخلاقیات و فقه، بین علما اختلاف نظر است. در هر دوره‌ای یکی از این نظرات غالب بوده و محدثین با مبنای خاصی به جمع‌آوری و تنظیم احادیث پرداخته‌اند. لذا سزاوار نیست که بدون تحلیل این بینش‌ها به یک‌باره آنان را به ساده‌اندیشی متهم نماییم. گذشته از این‌ها، محدثین به سفارش پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام موظف بودند که احادیث ایشان را به آیندگان برسانند.<sup>۱۷</sup> باید توجه داشت که همواره بین نقل حدیث و فهم حدیث تمایز وجود دارد و اکثر محدثین بزرگوار شیعه، آن‌قدر مغرور نبودند که اگر عقل و درکشان، حدیثی را بر



ظهاراتی در حجم کمتر از دو صفحه - خلاصه تاریخ تشیع در قرن اول هجری قمری، بدین صورت اظهار می‌گردد: «جنبش تشیع، با این همه، تا پایان قرن اول هجری، جز در گرایش یادشده در بالا که نوعی گرایش سیاسی ضد نظام موجود دانسته می‌شد، راه خود را از سواد اعظم جامعه مسلمان جدا نکرده بود» (صفحه ۳۰)

جای سؤال است که آیا عدم بیعت آزادانه امیرالمؤمنین و دخت نبی اکرم سلام‌الله علیهما و اصحاب همچون سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و ... با خلیفه اول، بیانگر جدایی شیعه از سواد اعظم جامعه مسلمانان ظاهری، پس از رحلت رسول اعظم صلی‌الله علیه و آله نیست؟ آیا رویدادهایی همچون هجوم به خانه وحی و آتش زدن درب خانه، آزار و اذیت بسیار به وصی پیامبر و یگانه دختر باقی‌مانده از او، شهادت حضرت محسن بن علی علیه‌السلام، سخنان و خطبه‌های حضرت زهرا سلام‌الله علیها در مسجد و در بستر بیماری، احتجاجات برخی صحابه با خلیفه وقت پیرامون غاصب بودن او، بیعت گرفتن با تهدید و ارعاب از امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اصحاب با وفای ایشان، تدفین شبانه و مخفیانه حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها و ... به معنای جدایی خاندان وحی و پیروانشان از اهل سقیفه و تابعین ایشان نیست؟<sup>۱۸۴</sup>

### ج -

مصنّف در بخش دیگر از مقدمه با بازبودن باب اجتهاد در میان شیعه، مشکلات فقهی متأخر در خصوص برخی فتاوای فقهی و همچنین به آزادی برخی علما در بعضی از عرصه‌ها اشاره می‌نماید. آن‌گاه به ذکر و حدیث ذیل - که در جوامع روایی فریقین نقل شده - استناد می‌کند:

۱. یحمل هدا العلم من کل خلف عدول ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین.
۲. یوشک أن یأتی علی الناس زمانٌ لا ینقی من الاسلام الا اسمہ و لا من القرآن الا رسمہ، مساجدهم عامره و هی خرابٌ من الهدی، فقهاؤهم شرٌّ من تحت ادیم السماء من عندہم هم خرجت الفتنة و فیہم تعود.

مؤلف در شرح این دو حدیث می‌نویسد: «سخن از دو گونه زمانه و جامعه است؛ زمانه و جامعه‌ای که پیرو ارشاد و دانش رهبران دینی و نخبگان صاحب صلاحیت خود است و تعلیمات مذهبی خویش را از آنان فرا می‌گیرد و زمانه و جامعه‌ای که خود سر و خود فرمان است و رهبران و نخبگان خود را نیز به دنبال خویش به تباهی می‌کشاند» (صفحه ۲۱).

حُسن سلیقه مؤلف در انتخاب این دو حدیث بسیار عالی است، لیکن در مقام شرح و تعیین مصادیق به بی‌راهه رفته! اولاً: این دو حدیث مربوط به دو زمانه نیست، بلکه در همه زمان‌ها این دو دسته علما و تفکرهای حاصل از آنها در جامعه موجود است، اگرچه در اکثر مواقع تفکر علمای دسته دوم (فتنه‌انگیزان) غالب بوده، اما در عین حال، هر دو گروه موجود و این اشخاص اند که باید یکی از این دو گروه را انتخاب و پیروی نمایند.

ثانیاً: از احادیث چنین برمی‌آید که در عالم اسلام، مصادیق تامّ علمای دسته اول، ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین می‌باشند و شیعیان خلص ایشان همانند سلمان‌ها و ابوذرها در مرتبه‌ی بعد قرار دارند.<sup>۱۸۵</sup>

ثالثاً: نباید جایگاه نخبگان را با علمای ابرار خلط نمود، چرا که نخبگان کسانی‌اند که در مقام علم، پیشرفت نموده‌اند، ولی معلوم نیست که در انجام اعمال صالح و کسب رضای حق - تعالی نیز کامیاب شده باشند؛ حال آن‌که عدول نافین افرادی‌اند که هم از حیث علم و معرف و هم از حیث قرب الهی، پیشرو سایر افراد جامعه‌اند. به دیگر سخن، نسبت به نخبگان و عدول نافین، نسبت عموم و خصوص مطلق است.

با این همه، نگارنده معتقد است که افراد جامعه در مقام تحقیق باید به نخبگان علمی خود، توجه ویژه داشته، از ثمرات



تحقیقات و دستاوردهای ایشان بهره گیرند. لیکن مؤلف این کتاب به‌رغم ادّعی خود - در متن کتاب، درباره جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در عالم خلقت - اکثر نخبگان را به غلو و فساد عقیده متهم می‌نماید:

«افراد و گروه‌های تندروی در جامعه شیعه پیدا شدند که حتی تفسیر مفوضه از جهان و نقش ائمه در خلق و رزق موجودات را نیز پذیرفتند. مؤلفانی مانند حافظ رجب بررسی (متوفی بعد از ۸۱۳) و گروه شیخیّه که در قرن سیزدهم هجری پدیدار شد، از آن دسته‌اند. بسیاری از متصوفه و درویش نیز چنان عقاید و گفته‌ها را با افکار باطنی گریانه خود موافق یافته و از آن جانبداری می‌کردند. یک گرایش جدید فلسفی - عرفانی شیعی که به شدت از جهان‌شناسی صوفیانه محیی‌الدین ابن عربی متأثر بوده و پس از حدود سه قرن از نخستین نموده‌های آن در افکار و آثار سید حیدر آملی، عارف شیعی قرن هشتم، سرانجام در قرن یازدهم در شکل مکتب فلسفی موسوم به حکمت متعالیه تطوّر یافت در بُعد امامت، براساس همان جهان‌شناسی، نظریه موسوم به «ولایت تکوینی» را بنیاد نهاد» (صفحه ۱۰۵).

نگارنده گوید: در طول تاریخ شیعه، انگشت‌شمار علمایی یافت می‌شوند که همچون مؤلف این کتاب، به یکباره و بدون هیچ استناد صحیحی، نخبگان را این‌گونه به نقد بکشند، حتی اخباریون متعصب و اهل ظاهر نیز، با طرح مقدماتی منقول، به ردّ این‌گونه مکاتب فکری یا عرفانی پرداخته‌اند. ذکر یک نکته در این مقام، بسیار بسیار ضروری است و آن این‌که اکثر این مکاتب با یکدیگر در بسیاری از اصول و فروع مباحث حکمی و عرفانی، اختلاف‌نظرهای بنیادی دارند و لذا نمی‌توان گفت که همه این‌ها حق می‌گویند؛ شاید در بعضی از موضوعات بتوان اختلافات را، روشی دانست و آن را به گردن زبان خاص و اصطلاحات خاص هر گروه انداخت، ولی برخی اختلافات واقعاً حل‌نشده است و پذیرش یک قول مستلزم نفی اقوال دیگر می‌باشد.

اما در عین حال، آرای مشترکی نیز در میان این نخبگان دیده می‌شود؛ از جمله این آرای مهم، اعتقاد به یگانگی حق - تعالی در ذات و صفات و افعال و آثار است و این‌که حقیقت نوری واحده پیامبر و اهل بیت او، اول ما خلق الله می‌باشند و به وساطت ایشان، سایر مراتب هستی با ایجاد و از فیض حق - تعالی بهره‌مند گردیده‌اند، اگرچه اصطلاحات و شرح مطالب در هر نگرشی، متفاوت از دیگری است؛ بدین ترتیب که:

«این مرتبه وجود را فیض مقدس گویند، زیرا کدام فیض مقدس‌تر از فیض هستی است که خیر محض است. ظل

ممدود گویند، برای آن‌که کشیده است بر ممکنات. نفس رحمانی گویند برای آن‌که در قرآن است که «رحمتی وسعت کلّ شیء...». ماء گویند، در قرآن است که «و جعلنا من الماء کلّ شیء حیّ، افلا یؤمنون... و انزلنا من السماء ماء فسالنا اودیه بقدرها» و «اول ما خلق الله الماء» فلک الحیات گویند و اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» وجود منبسط گویند، زیرا منبسط است بر اشیاء. حق مخلوق به گویند برای آن‌که جلوه حق است و به او خلق آفریده شده‌اند. نورساری گویند برای آن‌که این نور در همه اشیاء ساری است. در قرآن است «و اشرفت الارض بنور ربّها»... اصل عالم گویند، برای آن‌که در خبر است در بحر «نحن صنایع الله و الخلق صنایع لنا»... مقام مشیت گویند، زیرا «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله». فعل او گویند، برای آن‌که قال (ص) «اول ما خلق الله روحی» و اخباری که دارد انوار ما پیش از آدم و عالم، خلق شد. مرتبه مفعول مطلق گویند، چون تأثیر فعل حق در آن شده و آن را خلق فرموده و خلق را به وسیله آن‌ها ایجاد فرموده است. برزخ کلی و هاجز بین البحرین گویند، برای آن‌که این وجود فاصله بین وجوب و امکان است. اقلیم شهود گویند، چه این وجود ابتدای ظهور تعینات خلقیه است و عالم شهادت در آن جمع و از آن ظاهر شده است. عمق اکبر گویند، زیرا همه اشیاء در آن بالاجمال، مجتمع است. حجاب اعظم گویند، به واسطه این‌که بین خلق و خالق است. عنصر اول گویند، زیرا اول ماده وجود مخلوق است. وجه‌الله گویند، زیرا اول کثرت ظاهره است از مقام وحدت، چون مقام وحدت غیرقابل اشاره است، چنانچه حضرت امیر(ع) فرمودند: «الحقیقه کشف سبحان الجلال من

غیر اشاره...؛ لذا سرحلقه اولیا امیرالمؤمنین (ع) را که مظهر اکمل این وجود بود، عین الله الناظره گفتند و همچنین سایر اولیاء را و همچنین سایر افعال حق بوسیله همین وجود است، لذا آن جناب و سایر اولیاء الله را لسان الله، اذن الله، جنب الله و غیره هم گفتند و هم این وجود را برای این وجه الله گفتند که هر کس بخواهد متوجه حق بشود، باید به این وجود متوجه شود که توجه به آن، توجه به حق است، لذا مظاهر این وجود فرمودند: «نحن وجه الله الذی یؤتی منه» و در زیارت جامعه کبیره است: «من اراد الله بدء بکم و من و حده قبل عنکم و من قصده توجه بکم» و کعبه جانها و مورد توجه حقیقی اشیاء همین وجود است... مقام ولایت کلیه گفته اند، چون مرجع تمام امور و کثرات خلق به این مقام است و از این جا فیض وجود، بقا و دوام می گیرد... مقام اودنی گویند، زیرا منتهی قرب حق است، مقام سر گویند، چون مستور است از انظار و بدون نور خودش دیده نمی شود... مقام عظمت گویند، چه مقامی که محل ظهور اسماء و صفات و افعال حق است، محل ظهور عظمت است. حقیقه الحقایق گویند، زیرا بازگشت همه حقایق به این مقام است. نور الانوار گویند، زیرا هر جا در عالم کثرت نوری است، از این مقام است و این وجود نور الانوار است. نقطه گویند، زیرا تمام حروف کتاب تکوین از این وجود تولید می شود. لذا در قرآن و اخبار تشبیه شده است عالم به کتاب، عوالم چون سوره ها، مراتب چون آیات، اشیاء چون کلمات، عناصر چون حروف...»<sup>۲۰</sup>

غرض آن که، نخبگان علمی بزرگ همچون ابن سینا، شیخ اشراق، ابن عربی، صدرالدین قونوی، ملا علاء الدوله

سمنانی، خواجه نصیرالدین طوسی، ملا رومی، حافظ شیرازی، سید حیدر آملی، حافظ رجب برسی، عبدالرحمن جامی، میرداماد، صدرالمتألهین شیرازی، فیض کاشانی، قاضی سعید قمی، شیخ احمد احسائی، سید کاظم حسینی رشتی، حاجی سبزواری و... همه بر این واقعیت تأکید نموده اند و این خود بهترین دلیل بر اثبات ولایت تکوینی اهل بیت علیهم السلام است، به ویژه برای افرادی که مدعی تبعیت از نخبگان علمی می باشند.

#### د

مؤلف گرامی دو اواخر مقدمه تصریح می نماید که در این مجموعه صرفاً قصد گزارش افکار شیعیان را دارد نه تحلیل مبانی اعتقادی ایشان، نقل عبارت مؤلف در این خصوص، خالی از لطف نخواهد بود:

«آنچه در این دفتر آمده، تاریخ فکر است نه تجزیه و تحلیل مبانی عقیدتی یا نقد و بررسی باورهای مذهبی، اینکه چگونه جامعه بر حقایق آگاه و واقعیتها در تضارب آراء و مباحثات فکری و کلامی آشکار می شود، ربطی به حقایق آن معتقدات و مبانی ندارد. ایندو مقولاتی کاملاً جدای از یکدیگرند.» (صفحه ۲۲)

راقم این سطور واقعاً در حیرت است که درباره این سخن مؤلف چه گوید! ظاهراً آنچه از مفهوم «تجزیه و تحلیل مبانی» یا «نقد و بررسی باورها» در ذهن مؤلف است، مغایر با آن چیزی است که دیگران از آن در می یابند.

اما نکته پایانی نگارنده در این مختصر آن که، همواره بین یک مکتب و فهم از آن مکتب تمایز وجود دارد و لذا شایسته بود که نام این کتاب فهم مکتب در فرایند تکامل می بود نه مکتب در فرایند تکامل؛ به دیگر سخن، اهل مکتب در سیر تکاملی خود، روز به روز به فهم دقیق تر و راه کارهای بهتری برای ترویج مکتب، دست یافته اند؛ نه آن که مکتب نقصی داشته و قدم به قدم تکامل یافته باشد؛ لذا مفسرین شیعه حتی برخی مفسرین عامه تصریح نموده اند که پس از بیعت مردم با علی بن ابیطالب علیه السلام در غدیر خم این آیه نازل شده: «الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»<sup>۲۱</sup>

البته از همان صدر اسلام، شیعیان خلصی - همچون سلمان و ابوذر - در اعلی درجات تکامل سیر نموده و از تمامیت این دین مبین به قدر استعداد خود بهره برده، به رضای حق تعالی واصل گردیدند. |

## پی‌نوشت‌ها:

۱. سید محمد ضیاء‌آبادی، توصل، ص ۸۸
۲. سوره نساء، آیه ۱۱۳
۳. سوره یس، آیه ۱۲
۴. در کتب متعددی از بزرگان اهل سنت به این احادیث اشاره شده، نمونه‌هایی از آن عبارتند از:  
مناقب ابن مغزلی، احادیث ۱۲۱-۱۲۴ / مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری، جلد ۳، صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷ / ذخائر العقبی محب طبری، قسم اول، باب ششم، صفحه ۷۷ / تذکره الحفاظ ذهبی، جزء چهارم، صفحه ۱۲۳۱ / البدایه و النہایه ابن کثیر، جزء هفتم، صفحه ۳۵۹ / الاستیعاب ابو‌عمر، جلد سوم، صفحه ۳۸ ...
- برای اطلاع بیشتر از منابع این حدیث در کتب اهل سنت رجوع کنید به بوستان معرفت تألیف سیدهاشم حسینی تهرانی
۵. این حدیث نیز علاوه بر کتب شیعه، در کتب متعددی از اهل سنت با دنباله‌های متفاوت نقل شده؛ از جمله: شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، صفحه ۵۷ / کنز‌العمال متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۶۵ مناقب مرتضوی ترمذی، باب سوم، ص ۱۶۴. ینابیع المودّة قندوزی، باب ۹۹، ص ۵۱۲ جهت اطلاع از نقل‌های متعدد این حدیث رجوع کنید به بوستان معرفت بخش ششم
۶. غایه الحرام، ج ۱، صفحات ۲۲ و ۲۹ / مناقب خوارزمی، صفحه ۸۸ (با اندکی اختلاف)
۷. منابع قبلی / فرائد السمطین حموی، ج ۱، ص ۵۲ / مناقب ابن مغزلی، ص ۴۰۰ / امالی طوسی، جلد ۲، ص ۲۲۳ و ...
۸. در این خصوص رجوع کنید به کتاب فاطمه‌الزہراء سلام‌الله علیہا بخش ۲، موضوع ۱۲، تألیف عبدالحسین امینی
۱. اسرار آل محمد سلیم بن قیس هلالی، بخشی از حدیث ۷ / بحر الانوار، ج ۲۸، ص ۱۴ و ج ۶۸ ص ۲۸۷ / اکمال‌الدین صدوق، ج ۱، ص ۱۹۱ / لواعج النورانیہ سیدهاشم بحرانی، ص ۲۳۷ و ...
۱۰. اسرار آل محمد سلیم بن قیس هلالی، بخشی از حدیث ۱۴ اثبات الهداة، ج ۱، ص ۶۲۲ حدیث طولانی است و در هر یک از مجلدات ۷۵، ۸۰، ۸۱، ۱۰۳ بحار، قسمت‌هایی از آن نقل شده است.
۱۱. بیش از ۲۰ عالم سنی، این حدیث را نقل کرده‌اند / رجوع کنید به بوستان معرفت بخش هشتم، حدیث ۴
۱۲. مناقب خوارزمی، فصل هفتم، ص ۴۷ / ینابیع المودّة